

## درباره یکی از مهم‌ترین مفاهیم انقلاب اسلامی پرسش از استقلال

۱- اگر به کمیت و کیفیت همایش‌ها و گفتمان‌سازی‌ها و مقاله‌های علمی و کتاب‌ها یا حتی مناظرات علمی و سیاسی درباره شعارها و آرمان‌های انقلاب اسلامی نظری بیفکنیم، هر چقدر که بحث درباره آزادی و عدالت و جمهوریت و اسلامیت و اخیرا حکمرانی و پیشرفت و انقلابی‌گری به وفور یافت می‌شود، تأمل درباره «استقلال» تحفه‌ای نایافتنی است؛ حال آنکه دستیابی به آزادی و عدالت و جمهوریت و هر آنچه ذکر شده و می‌شود، بدون «استقلال» ممکن و میسر نیست؛ پس چرا استقلال در این میان غایب بزرگ است؟

۲- بی‌تردید بخشی از این مساله به تأثیر نظریه‌پردازان ایرانی (اعم از اصلاح‌طلب و اصولگرا و عدالت‌خواه و…) از جهان غربی برمی‌گردد که اساسا در آن، بحث از استقلال، کم‌فروغ است و عمدتا گفت‌وگو درباره این مفهوم، در جهان‌های غیر غربی، بویژه متأثران از کمونیسم یا ناسیونالیسم رایج‌تر بوده است. پس می‌توان سوال را اینطور بازنویسی کرد: «چرا این مفهوم مهم، برخلاف همه مفاهیم مذکور، در ادبیات غربی معاصر، غایب است؟»

۳- در تضایف توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی، همچون تضایف سقف

و کف، سقف، زمانی فرومی‌یاشد که کف، میدان تضایف را ترک کند و سودای استقلال از سقف را داشته باشد. در طرح جهان مدرن غربی، سقف توسعه‌یافتگی، هیچ‌گاه اجازه ترک میدان تضایف را به کف توسعه‌نیافتگی نمی‌دهد. پرسش از چرایی وضعیت کف‌بودگی جهان توسعه‌نیافته، پرسش ممنوعه جهان توسعه سرمایه‌داری است و تنها پاسخ برای تلطیف وضعیت کف‌بودگی توسعه‌نیافتگی، تعریف کف توسعه‌نیافته به سقفی برای جهان توسعه‌نیافته دیگری است و به این ترتیب، برج و عمارت توسعه سرمایه‌داری، همواره بالاتر و بالاتر می‌رود و سقفی روی سقف می‌زند.

۴- بنابراین خروج از این تضایف که تنها با استقلال محقق می‌شود، نه تنها پرسش ممنوعه نظری است، بلکه به جهت مخاطرات ناظر بر

فروپاشی سقف آن جهان، در عمل، حتی منجر به درگیری‌های خونین

خواهد شد. استقلال، نخستین گام و البته گام سرنوشته‌ساز برای خروج

از جهان توسعه سرمایه‌داری و استعمار آن است. با نظر به مرکب فلسفه

تاریخ تجدد برای توسعه سرمایه‌داری که وجه توجه‌گیر جهانی‌بودن آن

نیز هست، خروج از این تضایف، به اشکال و اعماق مختلفی رخ می‌نماید.

نسخه مارکس برای استقلال از این تضایف، شاید برخلاف تصور مشهور،

نه تنها خروج از این تضایف نبود، بلکه در منسای دقیق‌تر، وارونگی

تضایف برای ارتقای آن به سطحی عمیق‌تر از مادیت بود. تمجیدهای

مارکس در مانیفست کمونیست از سرمایه‌داری، نشان می‌دهد رویای

مارکسی برای تحقق انقلاب کارگری، تنها از عهده کارگران بلوغ‌یافته

همین نظام برمی‌آمد و اشتباه تاریخی لنین، واگذاری این مسؤولیت

تاریخی به کارگران روسیه تزاری بود.

۵- اما در ایران؛ آغاز نهضت امام خمینی(ره) از دهه ۱۳۴۰ که منجر

به وقوع انقلاب اسلامی شد، در متن جنگ سرد بلوک غرب و شرق و

در واکنش به انقلاب سفید شاه که چیزی جز اجرای برنامه‌های توسعه

سرمایه‌داری نبود رقم خورد؛ برنامه‌هایی که با امپریالیسم نظری و

دانشگاهی نیز همراهی می‌شد و مهم‌ترین ابزار مبارزه بلوک غرب با

انقلاب‌های کارگری استقلال‌طلبانه بلوک شرق بود. توسعه سرمایه‌داری

بر مرکب فلسفه‌های تاریخ تجدد و ایده ترقی‌نشنسته بود که مسیر حرکت

جوامع را در یک مسیر تک‌خطی، از توسعه‌نیافتگی به توسعه‌یافتگی

یا به تعبیر نخستین منتقدان چپ برنامه‌های توسعه نظیر پل باران،

سیوری از «وابستگی» به جهان توسعه‌یافته ترسیم می‌کرد. بنابراین

توسعه سرمایه‌داری، چه در نظر و چه در عمل، چیزی جز «وابستگی»

نیست. حتی اگر از منظر گفتمان شرق‌شناسی هم بنگریم، تا وابسته

جهان‌سومی توسعه‌نیافته استعمار شده احتمالا شرقی‌ای جمل نمی‌شد،

توسعه‌یافته مدرن استعمارگر غربی‌ای شکل نمی‌گرفت. استعمار که

طلب عمران توسعه‌نیافته از توسعه‌یافته است، محصول این وابستگی

است. در این میان، استقلال از این تضایف، نخستین و مهم‌ترین گام

و البته گام خونین نهضت خمینی کبیر بود که بعدها به حاشیه رفت.

۶- از دهه ۱۳۷۰ که همزمان با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد بود،

نخستین جرقه‌های عبور از جهان مدرن و طرح «وضعیت پست‌مدرن»

شکل گرفت و مابه‌ازای آن، در قلمرو علوم اجتماعی، ایده جهانی‌شدن

بود. آن فروپاشی و فضای ظاهرا مساعدتر جهانی‌شدن و البته سستی و

ناتوانی درونی ایرانیان برای پیگیری مسیر استقلال در انقلاب اسلامی،

«استقلال» را به مفهومی حاشیهای یا بویژه در بدنه متدینان و حوزویان،

به مفروضه‌ای تماما محقق‌شده در ۱۳۵۷ مبدل کرد و مساله اصلی انقلاب،

«آزادی»، «عدالت»، «جمهوریت»، «پیشرفت» و… شد. استقلال، نه دیگر

موضوع همایشی بود، نه دیگر مساله متفکری و نه حتی شعار مردمی

(جز در روزشگل و در تقابل با پرسپولیس یا پیروزی)، ممنوعیت یا غفلت

پرسش از استقلال، البته در جهان توسعه‌یافته غربی طبیعی است اما

رخت برستنش از گفتمان عمومی انقلاب اسلامی، یعنی انقلاب کبیری

با سودای تحول در جهان، نه تنها از قلمرو فکری و اندیشه‌ای، بلکه حتی

از قلمرو اقتصادی و سیاسی عجیب می‌نمود اما با کمال تاسف و حیرت

رقم خورد. از دهه ۱۳۷۰ «آزادی اقتصادی» به عنوان شرط سازندگی

و «آزادی سیاسی» به عنوان مقدمه جامعه مدنی و بعد از آن، تقابلیش

با «عدالت و مهرورزی»، همه در شرایطی رقم خورد که اندیشیدن به

استقلال و مستقل‌اندیشیدن و عمل‌کردن، یا از فرط بدبختی‌بودن و

محقق‌شدن به انگارهای نیندیشیدنی تبدیل شد یا از تفریط و ابستگی و

چاره‌ای از تعامل با دنیا نداشتن، به پرسش ممنوعه مبدل شد.

۷- هر چند عصر جهانی‌شدن، نسبت به عصر توسعه، ملاحظت بیشتری

در مواجهه با جهان توسعه‌نیافته داشت اما در تشدید غفلت یا ممنوعیت

پرسش از استقلال بی‌تأثیر نبود. همان‌طور که بعضی متذکر شده‌اند،

جهانی‌شدن غربی، برخلاف ظاهر مشارکت‌جویانه و متذکر آن که نقشی

برای جهان توسعه‌نیافته نیز قابل می‌شود، چالش‌ها یا تضادهای عمیقی

با فرهنگ‌های محلی یا جهانشمولی دین‌دار که تنها راه درک آن،

توجه به اشتراک نظریات عصر توسعه و جهانی‌شدن در نخستن بر

مرکب فلسفه تاریخ تجدد غربی است. بدون درک این تضاد و توجه به

آن اشتراک در فلسفه تاریخ، درنمی‌یابیم اولا چرا در عصر جهانی‌شدن،

پرسش از استقلال، یعنی ناموسی‌ترین مفهوم انقلاب اسلامی، اساسا دیگر

حتی در حاشیه هم نیست و به طور کلی حذف و منع می‌شود و ثابا

چرا شعار گفت‌وگوی تمدن‌ها یا سخن از آزادی و عدالت و جمهوریت

یا حتی اسلام‌گرایی، همه و همه به اندک‌زمانی مبتدل و به ضد خود

تبدیل می‌شوند. جهانی‌شدن، از یک‌سو با ملت استقلال‌یافته و «ملت

نجات‌یافته از وابستگی»، ملاحظت به خرج می‌دهد اما از سوی دیگر،

همه مفاهیم ناموسی او را به اضمحلال می‌برد. در محو و منع اندیشیدن

به استقلال و عدم خروج از تضایف توسعه‌یافتگی-توسعه‌نیافتگی، نه

تنها عدالت‌خواهی به عدالت‌خوازی منجر می‌شود، نه تنها آزادی به

استبداد مبدل می‌شود، نه تنها جمهوریت به اسلامیت نمی‌انجامد،

بلکه حتی پیشرفت به عقبگرد و واپس‌گرایی می‌گراید. بدون استقلال

انقلاب، دوباره وضعیت استعماری ۲ سده گذشته سر بر می‌آورد و نه

دیگر معنایی از اسطوره عدالت باقی می‌ماند، نه قداست خدای آزادی؛

آنچه در اینجا ظهور می‌کند، ناخدای استبداد استعمارگر غربی است.

**\* عضو هیأت علمی دانشگاه رضوی**

گفتاری از دکتر حمید پارسانیا

# انقلاب اسلامی امتداد اجتماعی مهدویت

نوشته‌ار پیش رو متن تلخیص شده «وطن امروز» از سخنرانی دکتر حمید پارسانیا، جامعه‌شناس و عضو هیأت علمی دانشگاه تهران درباره تفارن نیمه شعبان و ایام پیروزی انقلاب اسلامی است



### حقیقت انقلاب با نیمه شعبان پیوند دارد

در میان ایرانیان شکوه و عظمت خود را پیدا نمی‌کرد، انقلاب اسلامی رخ نمی‌داد. همان‌طور که اگر عاشورا غریب می‌بود، انقلاب اسلامی رخ نمی‌داد. الهام‌بخش و منبع جوشش حرکت اجتماعی که به انقلاب

۲ عید با هم تفارن پیدا کرده، مثل زمانی که عید غدیر با نوروز تفارن می‌یابد و شمسی و قمری با هم تقارب دارند. حقیقت انقلاب با نیمه شعبان پیوندی وسیع دارد. اگر نیمه شعبان در فرهنگ تشیع و

### نیابت امام زمان(عج)، اعتبار مرجعیت

رهبری کاریزماتیک. افرادی در تاریخ این ویژگی را داشتند. از نظر مسا انبیا نیز دارای این ویژگی بودند. اشخاص دیگری نیز در طول تاریخ این ویژگی را داشتند. بعدها هیتلر و موسولینی آمدند و مصادیقی از کاریزماتیک بودن رهبران سیاسی نمایان شد اما چنین رهبری‌ای قابل تداوم نیست و باید برای بعدش فکری کرد، چون نظام اجتماعی بعد از آن شخصیت کاریزماتیک فرو می‌ریزد. یا باید کارهایی که رهبر کاریزماتیک انجام می‌دهد سنت، عادت و قانون شود و مردم بر این اساس عمل کنند یا به سمت عقلانیتی مثل بروکراسی پیش بروند، زیرا اقتدار و کاریزما با از بین رفتن آن هویت فرو می‌ریزد.

اعتبار مرجعیت و ولایت فقیه که به عنوان نایب ولی عصر(عج) شناخته می‌شود، به اعتبار امام زمان(عج) است. اگر امام زمان(عج) شأن و منزلت خود را در جامعه و در میان شیعیان نمی‌داشت، آیا نایب او احترام پیدا می‌کرد؟ اگر مردم نسبت به حضرت امام خمینی(ره) اطاعت داشتند، به خاطر شخص او بود؟ شاید جامعه حول محور شخصی جمع شود اما اگر محور شخص باشد، با رفتن یا آسیب دیدنش، آن جریان تمام می‌شود.

جامعه‌شناسان در بحثی مربوط به این سخن می‌گویند وقتی محور حرکت اجتماعی احساساتی باشد که آدم‌ها نسبت به یک شخص دارند، قدرت ایجاد می‌کند و رهبری به وجود می‌آورد و اسمش را می‌گذاریم

### امام تجسم یک فرهنگ بود

می‌کند، از جمله اینکه تشیع تنها مکتبی است که این ارتباط را قطع نشده نمی‌داند. کاتولیک‌ها سعی داشتند چنین کاری را در برابر پروتستان‌ها داشته باشند که پاپ حلقه اتصال است اما این حلقه اتصال با اجماع و… شکل می‌گیرد ولی در تشیع انسان کاملی وجود دارد که بدون او عالم فرو می‌ریزد. به عقیده کربن تشیع تنها مکتبی است که سبب اتصال ارض و سما را دارد.

در صدر مشروطه غرب، قدرت‌های غربی و استعمار آمدند و می‌خواستند اختلاف بیندازند و کشورهای اسلامی را تکه‌پاره کنند. در قدم اول مفاهیم دینی پوشش می‌گرفت و فرقه‌های موجود را به جان هم می‌انداخت و فرقه‌های مرده و ضعیف را زنده می‌کرد و

### امت اسلام به دنبال ناچی است

زمان(عج) ظرفیت زیادی داشت، زیرا تمام امت اسلام به شکلی به دنبال ناچی هستند و این نگاه در شیعیان قوی‌تر است؛ چه خود امام زمان(عج) و چه باب امام زمان(عج) باشد. به شکلی که در دهه‌هایی در هر گوشه جهان اسلام یک امام زمان(عج) ظهور کرد، در حالی که در سده‌های قبلی چنین حرف‌هایی زده نمی‌شد؛ در ایران هم امام زمان(عج) ظهور کرد و بابت و بهائیت از دل آنها به وجود آمد.

این مساله موجب بیشتر شدن همت شیعیان برای روشنگری درباره امام زمان(عج) در مقابل این بدل‌سازی‌ها شد. شیعیان در طول تاریخ نسبت به امام حسین(ع) و عزاداری ایشان عنایت داشتند و بویژه زمانی که قدرت داشتند، این مناسک و مراسم را عظمت

### تکریم امام، مرجعیت و ولایت، یعنی تکریم امام زمان(عج)

حقیقت ولایت و فقاحت یک چیز و واقعیت اجتماعی‌اش چیزی دیگر است. او حق است و نیازی به ما ندارد اما ما با تکریمش به او نزدیک می‌شویم و با تعظیمش نقطه عطف ایجاد می‌کنیم. امت اسلامی با پشت کردن به مقام امامت و امیرالمومنین علی(ع) و فاطمه زهر(اس) به حقیقت خود پشت کردند. با تنها گذاشتن آنها، خودشان تنها ماندند، خودشان به اسارت گرفته شدند.

اگر قرار است این نور باز گردد، با رجوع و تکریم او است که کرامت و هویت خود را می‌یابند. اگر باید طلوعی داشته باشد، برزخ این طلوع رویکرد ما به سوی او است. نقطه عطف این فجر باید از جایی آغاز شود. تکریم حضرت امام و تکریم مرجعیت و ولایت یعنی تکریم امام زمان(عج). ولایت و امامت عقل مجسم است. کاریزمای امام کاریزمای آن معناست، یعنی کاریزمای عقل است. خورشید، امامت است و او است که می‌درخشد. اگر اینگونه باشد، نظام ولایت خود کاریزما دارد و خود محور است و قائم به فرد نیست و قائم به فقاحت و ولایت است. هر کس دیگری

### جامعه ایران بعد از مشروطه به امام زمان(عج) پناه برد

پناه برد و از حریم امامت دفاع کرد و شادی خود را با شادی آمدن او درآمیخت. توجه به او ارتقا دادن توجه به حقیقت عالم است و ما را زنده می‌کند.
چطور می‌توانیم خودمان را کنترل کنیم؟! مگر اینکه بدانیم نامه اعمال ما همیشه به او می‌رسد. شوق دیدار او ما را کنترل می‌کند.

شکی نیست که مدل حضور مردم در انقلاب با احساساتی غلیان یافته، قوی و قدر پیرامون رهبری توانمندی مثل امام شکل گرفت ولی عشق مردم به امام عشق به فرد نبود. تنها خصوصیات شخصی امام باعث نشد این جایگاه را پیدا کند؛ امام تجسم یک فرهنگ بود؛ معنایی بود که در باور مردم زنده بود؛ معنایی که در نحوه تفسیر مردم از عالم و آدم و در نگاه‌شان به خدا، پیامبر، وحی و نبوت وجود داشت. مردم با این باورها زندگی می‌کردند. ارتباط مردم با عالم معنا قطع نشده بود؛ امام زمان(عج) محور اتصال زمین و آسمان این مردم بود.

هانری کربن در توجه به تشیع چند ویژگی را بر تشیع منحصر

این روزها بحث آقاخان مطرح است. آنها سده‌های طولانی در ایران بودند و برخی امامان‌شان در کرج دفن هستند اما اختلاف انداختن و زنده کردن تنش‌ها و به راه انداختن موج سیاسی وجود نداشت. یکی از کارهایی که در زمان نفوذ انگلستان در منطقه وجود داشت، سیاسی کردن این جریان بود. وقتی امیرکبیر این ماجرا را جمع کرد، آنها را به جایی بردند که دولت انگلیس آنجا حضور داشت. سیاست انگلستان در آن مقطع کار روی این ماجرا و ایجاد جهت‌گیری‌هایی برای اختلاف بود. اگر این گروه نرفته بود، در ایران به قائلای تبدیل می‌شد و ادامه می‌یافت ولی با تدبیر امیرکبیر ماجرا تغییر کرد.

بخشی از ایده انگلیس ایجاد فرقه‌های جدید بود و موضوع امام

با این اختلافات، شعائر الهی بود که آسیب می‌دید و تعظیم و تکریمش در حقیقت حفظ دین از عرصه زندگی شخصی به عرصه فرهنگ بود. هر چه شعائر الهی تکریم شود، منزلت انسان بالا رفته و انسان تکریم شده است. ثمره رعایت احترام ائمه معصومین به خود ما می‌رسد. هر چه نماز بزرگ داشته شود، خود ما هستیم که بزرگ می‌شویم. هر چه حج باشکوه‌تر باشد، امت اسلام شکوه می‌یابد. اگر دیدید حج حذف شد، بدانید امت اسلام حذف شده‌اند و دیگر هویت اجتماعی ندارند.

وقتی که امام زمان(عج) صلوات‌الله علیه عظیم داشته می‌شود و جایگاه او بیان می‌شود و گفته می‌شود او محور عالم است و حکم از آن اوست و او واسطه بین حق و خلق است، امامت تکریم می‌شود و جایگاه اسلام و امامت مشخص می‌شود. به مقداری که او تکریم می‌شود، نایب او هم اعتبار اجتماعی می‌یابد. اگر جامعه ایران از امام زمان(عج) دفاع نمی‌کرد، آیا از فقاحت و ولایت دفاع می‌کرد؟

این ۲ عید با هم جمع شده است. انقلاب اسلامی ایران مبتنی بر نظریه ولایت فقیه است و اهمیت و شکوهش م رهون شکوه و اهمیت نیمه شعبان است. اگر در امت اسلامی نیمه شعبان ضعیف شود، به تعیش مرجعیت و ولایت هم ضعیف خواهد شد. جامعه ایران بعد از مشروطه با مسائلی که پیش آمد، به امام زمان(عج)